

نقد و بررسی ترجمه کتاب درآمده به متافیزیک

محمدجواد صافیان*

چکیده

موضوع مقاله حاضر نقد و بررسی ترجمه کتاب درآمده به متافیزیک اثر مارتین هیدگر است. هدف از آن کمکی هر چند ناچیز به غنای بیشتر فن ترجمه آثار تخصصی در حیطه فلسفه غرب است. روش و یا به عبارت بهتر رویکرد مقاله از حیث دریافت روح کلی حاکم بر ترجمه هرمنوتیکی و از حیث بررسی جزئیات ترجمه تطبیقی است. ترجمه درآمده به متافیزیک تا حدود زیادی از عهده این کار برآمده است و مترجم توانسته است خواننده فارسی زبان را به جهان متن وارد کند گرچه متن مترجم مبرای از برخی ایرادها و اشکالهای مربوط به معادل‌ها و عبارات نیست. در مقاله حاضر تلاش شده است خلاصه‌ای از متن گزارش شود و آنگاه برخی ایرادهای مطبوعی، دستوری و اشکالهای مربوط به معادل‌ها و عبارات گوشزد شود. ترجمه در مجموع سلیس و روان و قابل فهم است و این نشان از دانش و تجربه و زحمات مترجم محترم دارد.

کلیدواژه‌ها: هیدگر، متافیزیک، وجود، تفکر، شدن، نمودن

۱. مقدمه

ترجمه متون شاعرانه و فلسفی اقتضائات خاص خود را دارد. از آنجا که این متون (هرچه اصیل تر باشند) جهانی را می‌کشایند ترجمه آنها مقتضی ورود در جهان آنها است. برای

* دانشیار دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه فلسفه، mjsafian@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶

چنین کاری باید علایق و دل‌بستگی‌ها و مفاهیم خویش را به آنها تحمیل نکرد، به سخن آنها گوش فرا داد، آنها را بزرگداشت و به آنها مجال داد که همانگونه که هستند باشند با توجه به آنکه در مورد شرایط ترجمه خاصه ترجمه آثار فلسفی نکات مهم و ارزشمند گفته شده است از تکرار آن نکات پرهیز می‌کنیم و خوانندگان محترم را به منابع مربوط ارجاع می‌دهیم [از جمله طباطبایی محمدتقی و شاهو رحمانی (۱۳۹۳)] و در عوض چند نکته را در خصوص ترجمه آثار هیدگر به زبان فارسی متذکر می‌شویم. چنانکه مشهور است مارتین هیدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) فیلسوف معاصر از زمره فیلسوفان دشوار نویس و دشوار فهم است و به همین سبب (و به برخی اسباب دیگر) فلسفه او همواره همراه با سوء تفاهم بوده است و بالطبع خوانش‌های متعددی از آن صورت گرفته است. ژان لاکوست در فلسفه در قرن بیستم هیدگر را فیلسوف یا متفکر سوء می‌نامد (لاکوست؛ ۱۳۷۵: ۷۴). دشواری تفکر او از چه روست؟ این پرسش به معنای خاص کلمه پرسشی هرمنوتیکی است زیرا با مسئله فهم سروکار دارد و طرفه آنکه هیدگر هرمنوتیکی ترین فیلسوف معاصر است (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۵۶). اگر فهم متفکری را دشوار می‌یابیم و در مورد او سوء تفاهم‌ها بسیار است باید بر این پرسش تأمل کنیم که شرط مفاهمه چیست؟ این پرسش هنگامی که طرف مفاهمه متفکری از آن تمدن و فرهنگی دیگر باشد جدی‌تر و ضروری‌تر و پاسخ به آن دشوارتر خواهد بود. اما اگر آن متفکر در عین حال به نقد بنیادین از تمدن و فرهنگ و تاریخ خویش پرداخته باشد و منادی یا منتظر تفکر آینده که بکلی دیگر است باشد، مفاهمه با او به اضعاف مضاعف دشوار خواهد بود. این دشواری را در فهم آثار هیدگر به زبان فارسی بخوبی مشاهده می‌کنیم. پیداست که ترجمه هر اثر فرع بر فهم آن است. صرف دانستن زبان متن مبدا برای فهم آن متن کافی نیست. فهم متن مقتضی ورود در جهان متن است. متون شاعرانه و فلسفی جهانی دارند که برای درک و فهم آنها باید به آن جهان راه یافت. راه یافتن به این جهان، گشودگی به سخن این متون است. شنیدن سخن متن در صورتی امکان پذیر است که بگذاریم متن سخن بگوید. آنگاه بدون آنکه بخواهیم مفاهیم، مقاصد، دل‌بستگی‌ها و تعلق‌های خود را به آن تحمیل کنیم، آمادگی دریافت آن سخن را داشته باشیم. اما مگر آدمی می‌تواند چنین کند؟ مگر می‌توان بدون مفهوم و دل‌بستگی و تعلق به سراغ متن رفت و سخن آن را شنید؟ این پرسش شاید اساسی ترین پرسش هرمنوتیک باشد. اشلایر مآخر هرمنوتیک را فن شنیدن می‌دانست (پالمر، ۱۳۷۷: ۹۷). شنیدن امری خنثی نیست. ما هر سخنی را در هر وقتی نمی‌شنویم. ما چیزی را می‌شنویم که

آمادگی شنیدن آن را داریم. شنیدن صرف دریافت اصوات توسط اندامی بنام گوش نیست. شنیدن واقعی درک و دریافت معانی است. معنایی که البته با اصوات متقل می‌شوند. آمادگی شنیدن سخن یک متفکر مستلزم به قول هیدگر پذیرش و بزرگداشت است (هیدگر ۱۳۸۸: ۱۹۳). پذیرش نه به این معنا که سخن او را بپذیریم و هر چه را گفته است تایید کنیم بلکه به این معنا که خود را بر آنچه در تفکر او روی داده است گشوده نگه داریم و بویژه به دنبال مقابله و مخالفت بر نیاییم. بزرگ داشت به این معنا که بزرگی کار او را بزرگ تر کنیم (همان: ۱۹۵). با کوچک کردن و خوار و خفیف کردن تفکر متفکر راه مفاهمه با او و شنیدن سخن وی را بر خود خواهیم بست. بنا بر این در صورتی می‌توان به جهان متن وارد شد که بدان اقبال کنیم و آن را بزرگ داریم.

بحث از شرایط امکان مفاهمه (چنانکه پیداست) در قلب مباحث علم هرمنوتیک قرار دارد. برخی صاحب نظران برای هرمنوتیک (هرمنیوتین Hermeneutic) سه معنای اصلی و اولیه قائل شده‌اند. بیان کردن کلمات با صدای بلند (قرائت کردن متن)، توضیح دادن متن یا یک وضعیت و ترجمه متن از زبانی به زبان دیگر (پالمر ۱۳۷۷: ۲۱). وجه جامع این سه معنا آن است که هرمنیوتین در اصل در معنی آن بیانی است که خبر می‌آورد تا آنجا که بتواند نیشای پیامی باشد (هیدگر ۹۲: ۶۲). این معنا بعداً به تفسیر شعر شاعران که خود پیام آوران خدایانند تبدیل می‌شود (همان) و سپس با ارسطو معنای گزارش و گزاره یا عبارت به عنوان بخشی از منطق (باری ارنیاس: فی عبارت) پیدا می‌کند.

از همین جا رابطه هرمنوتیک با زبان کاملاً آشکار می‌شود. زبان (سخن گفتن) خود عملی هرمنوتیکی است. اگر کار هرمنوتیک آشکار کردن است، با زبان و در زبان است که امور آشکار می‌شوند. زبان با نامیدن، اشیاء، امور و وضعیت‌ها را آشکار می‌کند.

ترجمه که اساساً کار زبانی است، کاری است هرمنوتیکی. مترجم میان دو جهان متن (جهان مبداء) و جهان مخاطب (جهان مقصد) ایستاده است. او قرار است آنچه را پوشیده و پنهان است به پیدایی و آشکاری بیاورد. مترجم واسطه است بین این دو جهان. او برای آنکه واسطه باشد باید به رمز و راز هر دو جهان (یا هر دو زبان) واقف باشد. جهان مقصد را خوب بشناسد و بگذار متن (جهان مبداء، زبان مبداء) سخن بگوید و سخن آن را دریابد. با این دریافت متن به جهان مقصد متقل (translate) می‌شود. با این انتقال البته متن جدیدی متولد می‌شود. متنی که خود جهانی دارد. متن مترجم (به فتح جیم) تفسیری است از متن بیگانه. متن مترجم در بهترین حالت همان متن مبداء و در عین حال غیر از آن است و

همواره فاصله‌ای با متن اصلی دارد و همانند هر تفسیری متن (اصلی) را آشکار می‌کند و پنهان می‌نماید.

به همین جهت بهترین ترجمه وجود ندارد. هر ترجمه‌ای کوشیده است متن را آشکار کند و ضرورتاً آن را پنهان کرده است. این البته بدان معنا نیست که همه ترجمه‌ها واجد یک شأن و مرتبه و منزلت هستند. معیار توفیق یک ترجمه خود متن است و قضاوت در مورد میزان توفیق آن کاری است هرمنوتیکی. در این مقاله تلاش بر این است که ترجمه فارسی کتاب درآمد به متافیزیک اثر مارتین هیدگر از منظر ملاحظات فنی (برابری عبارات و اصطلاحات) و هرمنوتیکی (قرب و بعد متن مترجم نسبت به به جهان متن) مورد بررسی قرار گیرد.

۲. معرفی اثر

کتاب درآمد به متافیزیک، تحریر درس گفتارهای مارتین هیدگر در نیم سال تابستانی ۱۹۳۵ است. عنوان آلمانی کتاب Einführung in die Metaphysik است که به انگلیسی Introduction to metaphysics ترجمه شده است.

هیدگر برای این کتاب اهمیت خاصی قائل بود و آن را توضیح‌گر پرسش وجود که در وجود و زمان (۱۹۲۷) مطرح شده بود می‌دانست. هیدگر پرسش اساسی تفکر را پرسش از وجود می‌داند. به نظر او ما امروزه نمی‌دانیم که معنای واژه وجود چیست و حتی از ناتوانی خود در فهم واژه وجود نیز حیرت نمی‌کنیم (هیدگر ۱۳۷۸، ۵۷). به عبارتی ما از وجود غفلت کرده ایم و صرفاً به موجودات توجه داریم. تاریخ متافیزیک به نظر او تاریخ غفلت از وجود است. او در وجود و زمان راه طرح معنای مغفول وجود را تفسیر پدیدارشناسانه دازاین می‌داند، با این استدلال که چون دازاین از این جهت از موجودات دیگر متمایز می‌شود که درک و دریافتی از هستی دارد، نسبت خاصی با هستی دارد و لذا تفسیر (پدیدار شناسانه) هستی او به معنای آشکار شدن معنای هستی است. هیدگر در وجود و زمان معنای هستی را از طریق تحلیل تفسیری آنجایی (Da) که هستی (Sein) در آنجا آشکار می‌گردد، یعنی دازاین، جستجو می‌کند. در مسائل اساسی پدیدارشناسی (هیدگر: ۱۳۹: ۲) به تحقیق در تلقی فیلسوفانی نظیر ارسطو، توماس اکویناس، دنس اسکوترس، دکارت، هابز و کانت می‌پردازد تا نشان دهد که درک و دریافت متافیزیکی از وجود موجودات در چه افقی صورت پذیرفته است. مسلماً این درس گفتارها نیز مدد رسان فهم مقاصد وجود و

زمان است. اما سبک و سیاق *درآمد* به *متافیزیک* البته متفاوت با *مسائل اساسی* است. هیدگر در این اثر هم به همان پرسش بنیادین تفکر یعنی پرسش از وجود می‌پردازد ولی با طرح این پرسش مطلب را آغاز می‌کند که چرا موجودات اصولاً هستند بجای آنکه نباشند (Heidegger: 1987: 1) و خود پرسش را واشکافی می‌کند و با عباراتی که یادآور طرح همین موضوع در *متافیزیک چیست* (۱۹۲۹) است به توضیح پرسش می‌پردازد (فصل اول).

در فصل دوم کتاب به گرامر و ریشه‌شناسی واژه وجود یا بودن می‌پردازد. به نظر او در شکل‌گیری واژه وجود شکل اولیه تعیین‌کننده آن، همان مصدر بودن است. این قالب فعل به اسم تبدیل شده است (هیدگر ۱۳۹۶: ۱۱). هیدگر با پرسش، درباره ذات اسم و ذات فعل می‌خواهد دریابد که چگونه درک و دریافت از وجود در متافیزیک غربی جای خود را به توجه به موجود ماهو موجود داد و وجود به طاق نیشان سپرده شد. به نظر او وجود در نظر یونانیان مصدری بود که منبع و خاستگاه فعل بود ولی بعداً در ترجمه لاتینی فلسفه (و نیز گرامر) یونانی به لاتین مصدر به مفهوم انتزاعی مبهم و رنگ یاخته‌ای که از فعل بدست آمده است و بیش از یک مخرج مشترک عام بی‌محتوا نیست تغییر یافته است (همان: ۱۲۹).

عنوان فصل سوم پرسش از ذات وجود است. در این فصل این پرسش مطرح می‌شود که آیا وجود صرفاً یک واژه تهی است؟ به نظر هیدگر وجود بیشترین شایستگی را برای رسیدن دارد (همان: ۱۵۴). به نظر او ما مفهومی مبهم و نامتعیین از وجود داریم که مبداء پرسش از معنای وجود است. اما اگر همین مفهوم نامتعیین را نیز نداشتیم و نمی‌فهمیدیم که این معنا چه دلالتی دارد، در آن صورت فقط یک اسم و یک فعل از زبان ما کم نمی‌شد بلکه اصولاً زبان وجود نمی‌داشت و موجودات بماهی موجودات دیگر اصولاً در قالب واژگان خویش را نمی‌گشودند و دیگر نمی‌توانستند مورد خطاب و بحث قرار گیرند (همان: ۱۴۸). هیدگر حتی وجود همه واژگان را و نیز ویژگی سخن گفتن ما را وابسته به فهم وجود (هر چند مبهم و فرار و نامتعیین) می‌داند. "است" که در جملات متنوعی بکار می‌رود واجد معنای نوعی متنوع از مواد و مصادیقی متعدد نیست ولی یک ویژگی متحد معین در همه این معانی (معانی متعدد "است") حضور دارد. این ویژگی فهم ما از بودن را به سوی افق مشخصی که فهم از طریق آن محقق شده است، جهت می‌دهد. مرزی که پیرامون معنای وجود ترسیم شده است، در درون سپهر حاضر بودن و حضور، ثبات و جوهر، تقرر و ظاهر شدن قرار می‌گیرد (همان: ۱۶۱). این معنا را هیدگر میراث یونانی

وجود می‌داند که بر دازاین تاریخی ما حاکم بوده است. بنابراین باید به تامل در منشاء تاریخ مکتوم وجود پرداخت.

عنوان فصل چهارم تحدید وجود است. در این فصل هیدگر به تحقیق در نسبت وجود با شدن، نمودن، اندیشیدن و بایستن می‌پردازد و متذکر می‌شود که تمایز وجود از شدن و نمون در همان آغاز فلسفه غرب شکل گرفته است و تمایز وجود از اندیشیدن گرچه از همان آغاز مورد توجه بوده است ولی شکل واقعی خود را در دوران تجدد پیدا کرده است که اندیشیدن در مقابل وجود قرار گرفته و حتی تعیین کننده معیار آن شده است. و بالاخره تمایز وجود و بایستن یکسره متعلق به دوره جدید است. در دوره جدید است که گفته می‌شود باید از هست منطقاً استنتاج نمی‌شود چنانکه گویی تنها ارتباط میان امور ارتباط منطقی است.

هیدگر طرح پرسش از وجود را در جهت گشودن حقیقت ذات وجود، در گرو رویارویی با تصمیم در خصوص نیروهای مکتوم در این تمایزها و بازگرداندن آنها به حقیقت خاص خودشان می‌داند (همان: ۱۶۶). در خصوص نسبت وجود با شدن به پارمنیدس اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که در تفکر یونانی وجود خویش را به عنوان ثبات مجتمع در خویش حقیقی امر ثابت، که در اثر بی‌ثباتی و تغییر، دستخوش آشوب نمی‌شود، آشکار می‌کند. درباره نسبت وجود و نمودن با اشاره به آشنایی این تمایز برای ما متذکر می‌شود که با آنکه همواره تاکید می‌شود که باید از نمود پرهیز کرد و به بود دست یافت، نمی‌فهمیم که چرا دقیقاً وجود و نمودن در آغاز از هم گسیخته شده‌اند. به نظر هیدگر واقعیت وقوع این گسستگی حکایت از نوعی پیوستگی دارد. بنابراین لازم است ابتدا وحدت مکتوم وجود و نمودن را فهم کنیم (همان: ۱۷۰). برای اینکار موارد متعدد کاربرد لفظ نمودن (Scheinen) یا نمود را از هم متمایز می‌کند: ۱) Schein به عنوان درخشش و نورفشانی (۲) Scheinen به عنوان نمودار شدن چیزی، تجلی چیزی (۳) Schein به عنوان نمود صرف، صورت ظاهر (Anschein) که به واسطه چیزی عرضه می‌شود. گونه دوم یعنی نمودار شدن به معنای خود نمایی در نمودار شدن و درخشش (گونه اول) بنیاد دارد. نمودن همان خود نمایی، خودآشکار سازی، تقریبایی و دم دست قرار گرفتن است (همان: ۱۷۲) در وجود و زمان نیز به طور مستوفابه معانی مختلف نمودن، ظهور، به نظر رسیدن و پدیدار شدن پرداخته شده است و نتیجه گرفته شده که معنای نمود بر خود را آشکار کردن مبتنی است (هیدگر، ۱۳) هیدگر سپس با توجه به تلقی یونانیان از وجود به عنوان فوسیس که

سیطره بالنده - پاینده - در ذات خود و در عین حال همان نمودار شدن است به تحقیق در پیوند درونی میان وجود و نمودن می‌پردازد (همان: ۱۷۳) و برای توضیح آنچه نیروی نام گذاری این واژه می‌خواهند به اشعار بزرگ یونانیان رجوع می‌کند. وجود نزد یونانیان اساساً به عنوان فوزیس، گشوده می‌شود. این سیطره بالنده، نوعی نمودار شدن است و به این اعتبار موجب ظهور می‌شود. این در عین حال، بدان معنا است که وجود، نمودار شدن، نوعی برآمدن از پوشیدگی است. یک موجود بماهو موجود به این اعتبار که هست خود را در ناپوشیدگی (aletheia) می‌نهد و در ناپوشیدگی تقرر می‌یابد. هیدگر نتیجه می‌گیرد که نمودن به خود وجود به عنوان پدیدار شدن تعلق دارد (همان: ۱۸۳).

درباره نسبت وجود و اندیشیدن خاطر نشان می‌کند که این تمایز در اندیشه غربی غلبه یافته است و این امر ریشه در ذات تفکر متافیزیکی دارد. این تمایز با دو تمایز قبلی متفاوت است زیرا در آنها آنچه از وجود متمایز شده است از خود موجودات برای ما حاصل می‌شود و در همان سطح خود موجودات قرار دارد. اما در تقسیم میان وجود و اندیشیدن، اندیشیدن خود را در مقابل وجود می‌نهد. به قسمی که وجود بر اندیشیدن باز-نموده شده است و در نتیجه همانند یک وضع شده (Gegen-stand) آنچه در برابر می‌ایستد، در برابر اندیشیدن قرار دارد. در مورد تقسیم های قبلی این گونه نسبت (همان: ۳-۱۹۲). هیدگر به نسبت تفکر با وجود و به حقیقت تفکر در چه باشد آنچه خوانندش تفکر (۱۹۵۲) با تفصیل بیشتری می‌پردازد. او توضیح می‌دهد که در تفکر اولیه یونانیان بین وجود و اندیشیدن وحدت برقرار بود (وحدت فوسیس و لوگوس) ولی سپس بین آنها انفصال ایجاد شد و لوگوس که تبدیل به اندیشه منطقی شد برتری یافت و لوگوس به معنای عقل و فهم بر وجود سیطر پیدا کرد.

در خصوص نسبت وجود و بایستن راز تقابل آنها را در تلقی وجود به عنوان ایده می‌داند. همین که وجود خویش را به عنوان ایده تعیین می‌بخشد، بایستن در مقابل وجود، پدیدار می‌شود. به همراه این تعیین اندیشیدن به عنوان لوگوس بیان نقش تعیین کننده‌ای پیدا می‌کند (همان: ۲۹۹). این تقابل در کانت به اوج خود می‌رسد زیرا در نظر او موجود صرفاً عبارت است از آنچه به تحقیق تجربی می‌توان شناخت و روشن است که در تجربه و از تجربه بایستی قابل استنتاج نیست. بدین طریق بایدها توسط اراده عقلانی تاسیس می‌شوند.

هیدگر در انتها با ذکر ملاحظاتی در خصوص تمایزهای چهارگانه وجود با شدن و نمودن و اندیشیدن و بایستن، متذکر می‌شود که رابطه وجود و زمان از نسخ این گونه روابط نیست زیرا این رابطه بر اساس پرسش از وجود تعیین یافته است.

۳. نگاهی به ترجمه اثر

ترجمه در آمد به متافیزیک در مجموع ترجمه‌ای سلیس، روان و قابل فهم است. ترجمه بر اساس ترجمه انگلیسی ریچارد پاولت و گریگوری فرید و نیز ترجمه رالف منهیم صورت پذیرفته است. مترجم جهت فهم بهتر مقاصد هیدگر در بخش دوم کتاب در قالب هفت فصل، هفت مساله ارزشمند در خصوص کتاب حاضر از شارحان هیدگر آورده است که به درک و فهم بهتر متن و برخی حواشی آن کمک شایان توجهی می‌کند و از این جهت کار ایشان قابل تقدیر است. ترجمه آن بخش نیز روان و در مجموع قابل فهم و مفید است. در ادامه ترجمه را از چهار وجهه نظر مورد توجه قرار خواهیم داد: ۱- اغلاط تایپی ۲- نکات ویرایشی ۳- معادله‌ها ۴- تطبیق برخی عبارات

۱.۳ اغلاط تایپی

اغلاط تایپی معدودی در متن وجود دارد که در ویرایش‌های بعدی قابل اصلاح است. از جمله در صفحه ۱۵۹ پاراگراف دوم به جای ذو وجوه ذو وجود آمده است و در پانوشت صفحه ۱۸۹ غلم، علم نوشته شده است.

۲.۳ نکات ویرایشی

نکات ویرایشی را در دو بخش و صوری و محتوایی متذکر می‌شویم.

۱.۲.۳ نکات ویرایشی صوری

نکات ویرایشی صوری را به مسائل مربوط به علائم سجاوندی و دستوری و برخی سهوهای متداول در نگارش و ترجمه اختصاص می‌دهیم.

صفحه ۶۹ پاراگراف اول ویرگول اضافه است. صفحه ۱۶۸ سطر آخر پاراگراف اول نقطه باید به ویرگول تبدیل شود.

از لحاظ دستوری دست کم در دو مورد جمله مبتدا یا خبر ندارد. مثلاً صفحه ۴۸ سطر دوم با این جمله شروع می‌شود: "هنوز، نادانسته، در برابر موجودات قرار می‌گیرد" که احتمالاً مبتدای جمله افتاده است. صفحه ۲۵۵ پاراگراف سطر هفتم جمله بدون خبر رها شده است. در پاراگراف اول فصل سوم هیدگر خلاصه‌ای از مطالب قبل را بازگو می‌کند و آنچه را گفته است به صیغه اول شخص جمع (ما) بیان می‌کند. اما در ترجمه فارسی ضمائر غالباً به اول شخص مفرد (من) ترجمه شده است. از این جهت لحن مطالب تا حدودی شبیه به تاملات دکارت شده است. البته ناگهان در پایان پاراگراف فعل جمع (نهاده‌ایم) آورده می‌شود و در ادامه نیز سایر افعال به اول شخص جمع تغییر می‌یابد. این امر علاوه بر عدم رعایت دقت در ترجمه، یکدستی ترجمه را نیز مخدوش کرده است. این شیوه در صفحه‌های بعدی همین فصل نیز ادامه می‌یابد.

گاهی مطابقت زمان افعال در ترجمه رعایت نشده است. مثلاً صفحه ۱۵۱ پاراگراف دوم سطر دهم: "بالاخره زمانی بوده است که انسانها وجود نداشته باشند" به جای وجود نداشته‌اند ترجمه شده است.

در برخی موارد ترکیب "در ارتباط با" بکار رفته است (مثلاً صفحه ۲۲۸ پاراگراف دوم سطر سوم) که برگردان لفظ به لفظ از زبان بیگانه است که بهتر است به جای آن "در خصوص" و نظائر آن که درست‌تر و فارسی‌تر است بکار رود. در مواردی به جای "برای"، به خاطر بکار رفته است (مثلاً سطر آخر صفحه ۲۶۲) و صفحه ۲۶۸ سطر سوم که گرچه رایج است، درست نیست. ما به سهو به جای "بدلیل" یا "برای"، به خاطر بکار می‌بریم، در صورتی که خاطر مربوطه به روابط انسانی است. خاطر به عنوان نمونه در این موارد بکار می‌رود: من به خاطر تو گذشت می‌کنم. خاطرت را می‌خواهم، خاطرت برای من عزیز است و ...

۲.۲.۳ نکات ویرایشی محتوایی

نکات ویرایشی محتوایی در دو بخش معادله‌ها و عبارات بیان می‌شود:

۱.۲.۲.۳ نکات ویرایشی محتوایی: معادله‌ها

معادله‌های بکار رفته در ترجمه عموماً مناسب هستند ولی در برخی موارد معادله‌ها چندان مناسب و یا مرجح نیستند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم.

بجای "تکرار ابدی همان"، بازگشت جاودان همان (صفحه ۶۳) و به جای "شعر اصیل و عظیم"، شعر اصیل و بزرگ (صفحه ۷۴) به جای "روابط اساسی"، نسبت‌های اساسی (صفحه ۹۷)، به جای "تصوری کافی از اندیشیدن"، مفهومی (concept) کافی از اندیشیدن (صفحه ۱۹۷)، به جای "عقل گرایی"، اصالت عقل (صفحه ۲۰۰)، به جای "خواندن یک کتاب"، قرائت یک کتاب (زیرا معنای قرائت گردآوری است و با منظور نویسنده همخوان‌تر است گرچه خواندن نیز معنایی نزدیک به آن دارد زیرا خواندن به معنای دعوت کردن و همچنین مطابقت داشتن نیز هست) (صفحه ۲۰۳). به جای "در عوض"، برعکس (صفحه ۲۴۱)، به جای "طراحی شاعرانه"، طرح افکنی شاعرانه (گرچه طرح در عربی به معنای افکندن و انداختن است ولی در زبان فارسی با افکندن بکار می‌رود و طراحی امروزه بیشتر در صنعت بکار می‌رود) (صفحه ۲۴۹).

در بسیار از موارد معادل یک اصطلاح یا حتی فعل جمله به دو صورت ترجمه شده و هر دو همراه با علامت / در متن آمده است که روشی معمول نیست. بهتر است معادل‌های دیگر در پانوشت بیاید. برای نمونه: صفحه ۱۲۵ آخر پاراگراف اول "والا نمون / مثل اعلا" (که البته اعلی درست است) و نیز صفحه ۱۸۴ پاراگراف اول "سرگردانی / لغزش". و بالاخره، کلیدی‌ترین اصطلاح هیدگریعی دازاین در متن به "اینجا- وجود" ترجمه شده است که نامانوس و نامفهوم است. دازاین را بهتر است بدون ترجمه بیاوریم ولی به آنجا -بود و در میان بودن نیز ترجمه شده است.

۲.۲.۲.۳ نکات ویرایشی محتوایی: عبارات

چنانکه گفته شد متن ترجمه در مجموع سلیس و روان و مفهومی است. با این همه برخی عبارات، مبهم و نامانوس است. به بررسی برخی از آنها از باب نمونه می‌پردازیم. اولین جمله کتاب، جمله معروفی است:

Warum ist überhaupt Seindes und nicht vielmehrer Nichts?

جمله به انگلیسی اینگونه ترجمه شده است:

Why are there beings at all instead of nothing?

ترجمه فارسی: چرا موجودات اصولاً هستند، به جای عدم؟ ترجمه از لحاظ مطابقت با متن اصلی (و نیز تا حدودی ترجمه انگلیسی) درست است، اما برای خواننده فارسی زبان تا حدودی نامفهوم است. پیشتر این جمله اینگونه ترجمه شده است: چرا بطور کلی موجود

هست و بجای آن عدم نیست (هیدگر ۱۳۷۳: ۴۶) و نیز اصلاً چرا موجودات بجای آنکه نباشند هستند؟ (هیدگر، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

پیشنهاد: چرا اصلاً موجودات هستند و بجای آن عدم نیستند؟

در ترجمه برخی عبارات سیاق متن انگلیسی به فارسی منتقل شده است که ترجمه را مقداری سست کرده است. برای مثال صفحه ۱۵۰ پاراگراف دوم: "آنچه به یمن برترین مرتبه‌اش، دازاین ما را در نیروی آن حفظ می‌کند." البته عبارت درست‌تر فارسی در قلاب آمده است: "نیروی دازاین ما را همچنان حفظ می‌کند." این روش در جاهای دیگر ترجمه نیز وجود دارد که گرچه از دغدغه مترجم محترم جهت رعایت امانت و دقت در انتقال متن حکایت می‌کند ولی باید به خاطر داشته باشیم که در ترجمه نمی‌توان ساختار و قواعد زبان مقصد را فدای مطابقت کلمه به کلمه ترجمه با متن اصلی کرد.

در صفحه ۱۵۲ در دو جمله آخر می‌خوانیم: "فلسفه رویدادی است که باید در همه اوقات، وجود را از نو یعنی وجود را به حیث گشودگی‌اش که به فلسفه تعلق دارد برای خویش پردازش کند." متن آلمانی:

Sie ist ein Geshehnis, das sich jederzeitneu das Sein [in seiner ihm zugehörigen offenbarkeit] erwirken muB

ترجمه انگلیسی:

Philosophy is a happening that must at all times workout Being for itself a new (that is, Being in its openness that belong to it)

در ترجمه فارسی ضمیر Ihm یا its به فلسفه برگردانده شده است که نادرست است، ضمیر مربوط به وجود است. گفته شده است که گشودگی وجود به وجود تعلق دارد (نه به فلسفه) همچنین erwirken یا work out به پردازش ترجمه شده است که گرچه نادرست نیست ولی بهتر است به "پردازد" یا "دسته پنجه نرم" کند، ترجمه شود.

پیشنهاد: فلسفه رویدادی است که باید در همه زمانها از نو به وجود [یعنی به وجود از حیث گشودگی‌اش که بدان تعلق دارد] پردازد.

در صفحه ۱۸۶ در ترجمه نقل قولی از پارمینیدس آمده است:

پس بیا، اکنون به تو خواهم گفت: ولی سخنی را که می‌شنوی پاس دار (سخنی درباره) تنها راه‌های پژوهشی که باید در مد نظر قرار دهی. یکی اینکه: آن چگونه است (وجود چیست) و همچنین چگونه عدم ناممکن است. جمله آخر مورد نظر است. متن آلمانی:

Dereine: wie es ist, (was es, das Sein, ist) and wie auch unmöglich (ist) das Nichtsein.

ترجمه انگلیسی :

The one: how it is (what it, Being, is) and also how not – Being (is) impossible

پیشنهاد: آن چگونه است (آنچه آن، وجود است) و نیز چگونه عدم (لاوجود) ناممکن است.

در متن داخل پرانتز گفته نشده است که وجود چیست بلکه در توضیح آن چگونه است گفته شده است که آنچه آن وجود است یعنی وجود خوانده یا دانسته می‌شود چگونه است. جمله داخل پرانتز توضیح "آن" در جمله اصلی است. این مطلب در ترجمه فارسی منتقل نشده است در صورتی که در ترجمه انگلیسی به روشنی آمده است. بر همین سیاق می‌توان جملات دیگری را نیز به عنوان نمونه ذکر کرد که از آنها صرف نظر می‌کنیم.

۴. جمع بندی و نتیجه‌گیری

هیچ ترجمه‌ای مطابق با اصل نیست. هر ترجمه‌ای تفسیری است از متن و بنابراین واجد فاصله‌ای از آن و دارای تمایز از متن است. مترجم میان دو جهان متن مبدا و زبان مقصد ایستاده است. او آنچه را بیگانه و نا آشناست آشکار می‌کند. لذا باید به هر دو جهان (و هر دو زبان) وقوف داشته باشد. علاوه بر این مترجم باید به اندیشه و افکار نویسنده و سبک نوشتار او آشنایی کافی داشته باشد. بهترین ترجمه خوب، ترجمه‌ای است که خود را چونان متنی متعلق به زبان مقصد بنمایاند چنانکه اگر ندانیم ترجمه است از خود آن متن، ترجمه بودنش هویدا نباشد ولی در عین حال وفادار به متن باشد و به خصوص روح متن را حفظ کند.

متن مترجم اغلاط تایپی بسیار کمی دارد. از نظر ویرایشی تا حدودی نیازمند به بازنگری است. برخی جملات به نظر می‌رسد بدون خبر رها شده یا حداقل ترجمه چندان

مفهوم نیست. گاهی در جملات مطابقت زمان ها رعایت نشده است و در برخی موارد از الگوی زبان بیگانه پیروی شده است که گرچه در مواردی این امر رایج است اما موجب ضعف ترجمه می شود. اگرچه بسیاری از معادل ها مانند ترس آگاهی و پندارانگاران خوب انتخاب شده است ولی در برخی موارد هم می توان معادل های بهتری بدست داد. فی المثل به جای عقل گرایی اصالت عقل مناسب تر است زیرا گرایی از مصدر گراییدن و گرایش به معنای میل داشتن است در صورتی که در فلسفه میل مطرح نیست اصالت قائل شدن یا نشدن مطرح است. فیلسوفی به عقل اصالت می دهد و فیلسوف دیگری تجربه را اصل و اساس علم می داند. این به معنی آن نیست که یکی میل به عقل داشته باشد و دیگری میل به تجربه.

یکی از مواردی که در ترجمه چشمگیر است به کار بردن همزمان دو معادل برای یک اصطلاح است. گویی مترجم محترم هنوز تصمیم نگرفته است که کدام معادل ارجح است. گرچه به نظر می رسد هر دو آمده است تا خواننده امکان بیشتری برای فهم مطلب داشته باشد ولی بهتر بود معادل مرجوح در پانوشت قرار می گرفت.

ترجمه Da-sein که یکی از اصطلاح های محوری فلسفه هیدگر است به وجود - اینجا نادرست و نامفهوم به نظر می رسد. بهتر است آن را آنجا - بود یا وجود بینابینی یا وجود حاضر ترجمه کنیم که البته چون این معادلهای هم هیچ کدام معنای کامل دازاین را افاده نمی کنند باز هم بهتر است مانند بسیاری از مترجمان آثار هیدگر در زبان انگلیسی، اصل واژه را بیاوریم و در پانوشت در مورد معنای آن در نظر هیدگر توضیح کافی بدهیم.

در ترجمه گاهی سیاق جملات انگلیسی به فارسی منتقل شده است که از قوت ترجمه کاسته است ولی در اغلب موارد متن به فارسی روان نگاشته شده است.

ترجمه درآمده به متافیزیک گرچه بر پایه ترجمه انگلیسی صورت پذیرفته است ولی تا حدود زیادی به روح کلی متن وفادار است و به رغم برخی ایرادها و سهوها که به بعضی از آنها اشاره شد و قابل رفع هم هستند، می تواند برای خوانندگان فلسفه معاصر غربی و به ویژه آثار هیدگر مفید واقع شود. البته ترجمه برای چاپ های بعد نیازمند ویرایش و بازنگری است.

کتاب‌نامه

- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷) *علم هرمنوتیک*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران: نشر هرمس
- طباطبایی، محمدتقی و شاهو رحمانی (۱۳۹۳) "نقد ترجمه کتاب نیچه و فلسفه" در پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳
- لاکوست، ژان (۱۳۷۵) *فلسفه در قرن بیستم*، ترجمه دکتر رضا داوری اردکانی چاپ اول، تهران: انتشارات سمت
- هیدگر، مارتین (۱۳۷۳) *مابعدالطبیعه چیست؟* ترجمه محمدجواد صافیان، چاپ اول، اصفهان: نشر پرسش
- (۱۳۷۸) *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، چاپ دوم، تهران: نشر ققنوس
- (۱۳۸۶) *متافیزیک چیست؟* ترجمه سیاوش جمادی، چاپ چهارم، تهران: نشر ققنوس
- (۱۳۸۸) *چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟*، ترجمه سیاوش جمادی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس
- (۱۳۹۲) *مسائل اساسی پدیدارشناسی*، ترجمه پرویز ضیاء شهابی، چاپ اول، تهران: نشر مینو
- (۱۳۹۲) *زبان خانه وجود*، ترجمه جهانبخش ناصر، چاپ دوم، تهران: نشر هرمس
- (۱۳۹۶) *درآمد به متافیزیک*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ اول، تهران: نشر سوفیا

Heidegger (1978) *Einführung zu Metaphysik*, Max Niemeyer Verlag, Tübingen

----- (2000) *Introduction to Metaphysics*, Trans. Gregory Fried, and Richard Plot, Yale University press, New Haven and London